



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

خانواده

امام مهدی (عج)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خانواده امام مهدی (عج)

نویسنده:

واحد تحقیقات موسسه فرهنگی تبیان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی تبیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	خانواده امام مهدی (عج)
۶	مشخصات کتاب
۶	مهدی در آغوش عشق
۶	مهدی از فرزندان پیامبر (ص)
۶	نور دیده علی (ع)
۶	مهدی فاطمه (س)
۷	یادگار حسن و حسین (ع)
۷	پدر
۷	مادر
۸	سرگذشتی شگفت انگیز
۹	فراتر از رؤیا
۱۰	آن رؤیای پرشکوه
۱۰	لحظه لحظه، انتظار
۱۰	تدبیری برای وصال
۱۱	پس از شهادت پدر
۱۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

خانواده امام مهدی (عج)

مشخصات کتاب

نویسنده: واحد تحقیقات موسسه فرهنگی تبیان

ناشر: موسسه فرهنگی تبیان

مهدی در آغوش عشق

مهدی آن بلند آوازه قرنها و نسلاها که تاریخ زمزمه خروش قدمهایش را از هر انسان آزاده شنیده و دیدگان خسته و انتظار کشیده را در حاشیه خود نظاره گر بوده، عزیز یادگار رسول خداست، او که خداوند در واپسین لحظات عمر انسانیت بر عرصه ظهور می نشانده و بر اریکه قدرتش می گمارد تا نفسهای شماره افتاده ی مظلومان را حیات بخشد و جان از کف رفته زمین را باز دهد. آری! او فرزند محمد است. یادگار صلابت علی، آینه دار عصمت زهرا، گنجینه صبر حسن، آوای خروش حسین، او روح عشق سجاد، برگ برگ مصحف باقر، طنین دانش صادق، غریو ظلم ستیز کاظم، او جوشان رأفت رضا، چشمه سار بخشش جواد، نگاه آرام هادی، و هیبت زیبای عسکری، او مهدی است، اوست زیبایی یوسف، اوست صبر ایوب، طنین نوای داود، شفای دم عیسی، اوست آدم، اوست نوح، او همه خوبیهاست، او زیبای مجسم است، او غارتگر دل، سودای جان، او مهدی زهراست...

مهدی از فرزندان پیامبر (ص)

اهل سنت که در بیشتر موارد حقایق اهل بیت علیهم السلام را نادیده انگاشته اند، خود بر این باورند که مهدی از دودمان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. برای نمونه به حدیث ذیل توجه کنید البته تذکر می دهیم که احادیث این باب از کتب اهل سنت نیز حکایت شده است. عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): المهدى منّا اهل البيت يصلحه الله فى ليلة، از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) روایت شده که رسول خدا فرمود: مهدی از ما اهل بیت است خداوند امر او را در یک شب اصلاح می کند. همچنین از آن حضرت روایت شده که رسول خدا فرمودند: المهدی منا یختم الدین به کما فتح بنا، مهدی از ماست دین به او ختم می شود همچنانکه به وسیله ما آغاز شد. انّ النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) قال: المهدى من ولدی وجهه کالکوکب الدرّیاز رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) نقل شده است که فرمودند: مهدی از فرزندان من است صورتش مانند ستاره درخشان است. [صفحه ۲]

نور دیده علی (ع)

صاحب فرائد السمطين به سند خودش از سعید بن جبیر از ابن عباس حدیثی از رسول گرامی اسلام نقل کرده که فرمودند: هر آینه علی بن ابیطالب پیشوای امت من و جانشین بر ایشان بعد از من است و از فرزندان او، قائم منتظر است که خداوند بوسیله او زمین را از عدل و قسط پر می کند همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد... و همچنین امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در ضمن خطبه ای فرمودند: من حجت خدا بر انسانها و جنیان هستم من پدر ائمه اطهار هستم من پدر مهدی قیام کننده در آخر الزمان هستم

مهدی فاطمه (س)

عن ابن عباس قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) المهدى من عترتى، من ولد فاطمه. مهدى از دودمان من و از فرزندان فاطمه استمؤلف ارحج المطالب می گوید: ابوداود در سنن خود از ابن عباس روایتی نقل کرده که رسول خدا فرمودند: مهدى از عترت من، از فرزندان فاطمه می باشد. و در کتاب غایه المرام به نقل از گنجی شافعی از سعید بن مسیب روایت شده که گفت ما نزد ام سلمه بودیم پس صحبت از مهدى به میان آمد پس ام سلمه گفت از رسول خدا شنیدم که می فرمود: مهدى از فرزندان فاطمه است.

یادگار حسن و حسین (ع)

علی بن علی هلالی از پدرش نقل می کند که بر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) وارد شدم... رسول خدا خطاب به فاطمه فرمودند: ای فاطمه قسم به کسی که مرابه حق مبعوث کرده همانا مهدى این امت از (امام) حسن و (امام) حسین علیهما السلام است هنگامی که دنیا هرج و مرج شود و فتنه ها آشکار گردد، راه ها مسدود شده و بعضی بعضی دیگر را غارت نمایند بزرگها به کوچکها رحم نکنند و کوچکها به بزرگها احترام نگذارند پس خداوند در این هنگام مبعوث می کند آن کسی را که ریشه گمراهی ها رامی کند و دین را در آخر الزمان برپا می دارد همچنانکه از ظلم پر شده باشد [صفحه ۳]

پدر

از مورخین شیعه و سنی و از روایت و محدثین ۱۴۶ حدیث نقل شده که حضرت مهدى قائم آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) فرزند حضرت حسن بن علی عسکریست علی بن محمد سندی باسناد خود از حضرت عسکری ابوالحسن علیه السلام روایت می کند که فرمود: جانشین بعد از من حسن است پس شما چگونه اید با جانشین او؟ راوی می گوید، گفتم: خدا مرا فدائی شما قرار دهد؟! حضرت فرمودند: چون شما او را نمی بینید و جایز نیست بر شما که نام او را ببرید. راوی می گوید به امام عرض کردم پس چگونه او را یاد کنیم؟ حضرت فرمودند بگویند حجت از آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) احمد بن اسحاق که از شایستگان است می گوید: خود شنیدم که حضرت عسکری علیه السلام می فرمودند: الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانى الخلف من بعدى، اشبه الناس برسول الله خَلقًا و خُلُقًا، یحفظه الله تبارک و تعالی فی غیبه، ثم یظهره فیملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً خدای را سپاس که مرا از این جهان بیرون نبرد تا جانشین و امام پس از مرا به من نشان داد. پسرم در چهره، خلق و خوی، شبیه ترین مردم به پیامبر خداست. خداوند او را در دوران غیبتش حفظ خواهد کرد و آنگاه او را فرمان ظهور خواهد داد و آن گرانمایه، زمین را لبریز از عدل و داد خواهد ساخت همانگونه که از ستم و بیداد لبریز است.

مادر

مادر پر افتخار حضرت صاحب الزمان - ارواحنا فداه - ملیکه دختر یسوعا فرزند قیصر روم، از نوادگان شمعون وصی حضرت عیسی، می باشد. بشر بن سلیمان نحاسی که از فرزندان ابویوب انصاری و یکی از دوستان دو امام گرانقدر حضرت هادی و عسکری (علیهما السلام) و همسایه آن دو بزرگوار در سامرا است، آورده است که: من احکام و آگاهیهای لازم در مورد بردگان و اسیران را از سالارم حضرت هادی (علیه السلام) آموختم. و آن گرانمایه، این حقوق و احکام را به گونه ای به من تعلیم فرمود که من بدون اجازه او نه برده ای می خریدم و نه می فروختم و همواره از موارد نامعلوم و نامشخص، تا روشن شدن حکم آن دوری می جستیم و حلال و حرام را در این مورد به شایستگی درک می کردم. یکی از شبها که در منزل بودم و پاسی از شب گذشته بود درب خانه به صدا درآمد و یکی از خدمتگزاران حضرت هادی (علیه السلام) که «کافور» نام داشت مرا مخاطب ساخت و گفت که حضرت

هادی (علیه السلام) مرا فرا خوانده است. لباس [صفحه ۴] خویش را به سرعت پوشیدم و به هنگامی که وارد خانه آن جناب شدم، دیدم امام هادی با فرزندش حضرت عسکری (علیه السلام) و خواهرش «حکیمه» آن بانوی آگاه و پروا پیشه، در حال گفتگو هستند. پس از سلام، نشستیم که آن حضرت فرمود: «بشر! تو از فرزندان انصار هستی و دوستی و مهر انصار همچنان نسل به نسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و خاندانش به ارث می رسد و شما بر آن صفا و محبت باقی هستید و مورد اعتماد خاندان پیامبر. اینک! می خواهم تو را به فضیلت و امتیازی مفتخر سازم که هیچ کس از پیروان ما در این فضیلت به تو پیشی نگرفته است و تو را به رازی آگاه سازم که کسی را آگاه نساخته ام و آن این است که: تو را مأموریت می دهم تا بانویی بزرگ و آگاه را که بظاهر در صف کنیزان است، خریداری نمایی و او را به سر منزل مقصود و محبوبش راه نمایی.» آنگاه نامه ای به خط و لغت رومی مرقوم داشت و با مهر مخصوص خویش آن را مهر زد و بسته ویژه ای که زرد رنگ بود و در آن ۲۲۰ دینار بود به من داد و فرمود: «بشر! این نامه و کیسه زر را برگیر و بسوی بغداد حرکت کن و پس از ورود بدان شهر، فلان روز، در کنار پل بغداد، منتظر کشتیهای اسیران (روم) باش. هنگامی که قایق حامل اسیران رسید و خریداران که بیشتر آنها فرستادگان مقامات رژیم بنی عباس هستند اطراف آنها حلقه زدند تو از دور مراقب باش تا مردی بنام «عمر بن یزید نخاس» را که در میان صاحبان برده است بیابی. او کنیزی را با ویژگیهای خاص خود در حالی که لباس حریر ضخیم بر تن دارد برای فروش آورده است، اما آن کنیز خود را پوشانده و از دست زدن و نگاه کردن خریداران سخت جلوگیری می کند، چرا که بظاهر در میان بردگان است و خود در حقیقت از بانوان باشخصیت و پاک و آزاده می باشد. فروشنده او را تحت فشار قرار می دهد تا او را بفروشد اما او فریاد آزادی و نجابت سر می دهد و به خریداری که حاضر می شود سیصد دینار به صاحب او پردازد می گوید: «بنده خدا! پول خودت را از دست مده! اگر تو در لباس سلیمان و بر قدرت و شوکت او هم در آیی، من ذره ای به تو علاقه نشان نخواهم داد.» و بدینگونه خریداری را که شیفته شکوه و عظمت و عفت و پاکی اوست، نمی پذیرد و او را می راند. سرانجام «عمر بن یزید» به او می گوید: «من ناگزیرم تو را بفروشم پس خودت بگو راه حل چیست؟» او خواهد گفت: «در این کار شتاب مکن! من تنها فرد امین و درستکار و شایسته کرداری که برایم دلپسند باشد می پذیرم» در این هنگام برخیز و به «عمر» بگو: «من نامه ای به زبان رومی دارم که یکی از شایستگان نوشته و ویژگیهای مورد نظر این بانو، در شخصیت نگارنده آن جلوه گر است. شما این نامه را به او بده تا بخواند اگر تمایل داشت من وکیل [صفحه ۵] نگارنده نامه هستم و این کنیز را برای او خریدارم.» «بشر» فرستاده امام هادی (علیه السلام) اضافه می کند که: «من، برنامه را همانگونه که امام دستور داده بود به دقت پیاده کردم تا نامه را به او رساندم هنگامی که نامه را دریافت داشت و بدان نگریست، سیلاب اشک امانش نداد و بشدت گریست و به «عمر بن یزید» گفت: «اینک! می توانی مرا به صاحب این نامه بفروشی.» و سوگندهای سختی یاد کرد که اگر به صاحب نامه بفروشد خود را خواهد کشت و هرگز کسی را نخواهد پذیرفت. من بافروشنده برای خرید وارد گفتگو شدم و پس از تلاش بسیار کار به آنجا رسید که «عمر بن یزید» به همان پولی که سالارم امام هادی (علیه السلام) داده بود راضی شد و پس از دریافت همه آن ۲۲۰ دینار، کنیز مورد نظر را تحویل من داد و در حالیکه از شادمانی در پوست خود نمی گنجید به منزل باز گشتیم تا او را به خانه حضرت هادی (علیه السلام) ببرم. همراه او به خانه رسیدیم، اما او قرار و آرام نداشت نامه سالارم را گشود و پس از بوسه باران ساختن آن، نامه را به سر و صورت خویش مالید و به روی دیدگانش نهاد. من که از رفتار او شگفت زده شده بودم، گفتم: «آیا شما نامه ای را که هنوز نگارنده آن را نمی شناسی بوسه باران می سازی؟» او گفت: «بنده خدا! تو با اینکه فردی درست اندیش و امانتدار و فرستاده بنده برگزیده و محبوب خدا هستی، در شناخت فرزندان پیامبران ناتوانی. پس گوش به سخنان من بسپار و با دل توجه کن تا خود را معرفی کنم و جریان شگفت انگیز خویش را برایت باز گویم.»

آنگاه گفت: من «ملیکه» هستم دختر «یشوعا» و نوه قیصر روم. مادرم از فرزندان حواریون است و دختر «شمعون»، جانشین حضرت مسیح (علیه السلام) داستان من شگفت‌انگیزترین داستانهاست. من سیزده ساله بودم که جدم قیصر «روم» تصمیم گرفت مرا به عقد برادر زاده خویش در آورد، به همین جهت بیش از سیصد نفر کشیش و راهب از نسل حواریون و هفتصد نفر از اشراف و شخصیت‌های سرشناس کشور و چهار هزار نفر از فرماندهان ارتش و افسران و درجه داران لشکر روم و رؤسای عشائر را، در کاخ خود گرد آورده و تخت بسیار بلند و پرشکوهی را که از انواع زر و سیم ساخته شده بود، در سالن بزرگ کاخ قرار داد و برادرزاده اش را بر فراز آن دعوت کرد تا طی مراسم ویژه‌ای، مرا به ازدواج او، در آورد. امّا هنگامی که فرزند برادرش بر فراز تخت قرار گرفت و صلیبها گرداگرد او، آویخته شد و اسقفها در برابر او تعظیم کردند و انجیل مقدّس گشوده شد، بناگاه صلیبها از جایگاههای بلند خود، فرو غلطیدند و ستونهای تخت در هم شکست و آن جوان نگون بخت از فراز تخت به زمین افتاد و بیهوش گردید. [صفحه ۶]

بر اثر حادثه ناگوار، رنگ اسقفها پرید و بندهای وجودشان به لرزه درآمد و بزرگ آنان به نیای من، قیصر روم گفت: «شاهها! ما را از کاری که شومی آن از زوال آیین مسیح خبر می دهد، معذور دار!» جدم آن حادثه تکان دهنده را به فال بد گرفت و به اسقفها دستور داد تا ستونها را برافراشته دارند و صلیبها را بالا برند و بجای آن جوان نگون بخت، برادرش را بیاورند تا مرا به ازدواج او در آورد و بدینوسیله شومی پدید آمده را، با نیکبختی و سعادت فرد دوّم، برطرف سازد. امّا هنگامی که اسقفها به دستور قیصر روم عمل کردند، همان تلخی که برای برادرزاده اوّل او پیش آمده بود برای دوّمی نیز رخ داد. مردم وحشترده پراکنده شدند. نیای بزرگم، قیصر روم، اندوهگین و ماتم زده برخاست و وارد قصر خویش شد و پرده های کاخ افکنده شد و ماجرا تمام شد و در هاله ای از ابهام و نگرانی قرار گرفت.

فراختر از رؤیا

شب فرا رسید و آن روز دهشتناک سپری شد. من همان شب در خواب دیدم که حضرت مسیح (علیه السلام) به همراه وصی خود «شمعون» و گروهی از حواریون وارد کاخ جدم قیصر روم شدند و منبری پرفراز و شکوهمند در همان نقطه ای که جدم تخت خود را قرار داده بود برپا ساختند، درست در همین لحظات بود که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) با گروهی از جوانان و فرزندان خویش وارد شدند. حضرت مسیح (علیه السلام) به استقبال آن حضرت شتافت و او را در آغوش کشید. پیامبر اسلام به او فرمود: «من آمده ام تا ملیکه، دختر شمعون را برای پسر من خواستگاری کنم.» و در همانحال دیدم که آن حضرت با دست خویش به امام حسن عسکری، اشاره فرمود. مسیح نگاهی به شمعون کرد و گفت: «افتخار بزرگی به سویت آمده است، با خاندان پیامبر پیوند کن و دخترت را به فرزند او بده.» و شمعون هم گفت: «پذیرفتم.» پیامبر اسلام بر فراز منبر رفت و مرا به ازدواج پسر خود در آورد و بر این ازدواج مسیح (علیه السلام) و حواریون و فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) گواه بودند. از خواب خوش آن شب جاودانه بیدار شدم امّا ترسیدم خواب خود را بر پدر و جدم باز گویم. از آن پس قلبم از محبت حضرت عسکری، ملامال شد به گونه ای که از آب و غذا دست شستم و به همین جهت بسیار ضعیف و ناتوان شدم و به بیماری سختی دچار گشتم. جدم بهترین پزشکان کشور را یکی پس از دیگری برای نجات من فرا خواند، امّا بیهوده بود و آنان کاری از پیش نبردند و هنگامی که جدم از نجات من نومید شد به من گفت: «نور دیده ام! دخترم! برای نجات جان و شفای [صفحه ۷] بیماریت چه کنم؟ آیا چیزی به نظرت نمی رسد؟» من گفتم: «نه! درهای نجات را به روی خود مسدود می نگرم، شما اگر ممکن است دستور دهید اسیران مسلمان را از زندانها و شکنجه گاهها آزاد و کُند و زنجیر از دست و پای آنان بردارند و بر آنان مهر ورزند و آزادشان سازند، امید که در برابر این مهر به اسیران و غریبان، حضرت «مسیح» و مادرش «مریم» مرا شفا بخشند.» جدم به خواسته من جامه عمل پوشاند و برای شفای

من: همه اسیران مسلمان را آزاد ساخت و من نیز خویشتن را اندکی سالم و با نشاط نشان دادم و کمی غذا خوردم و جدم شادمان گردید و بر محبت بر اسیران و احترام به آنان تأکید کرد.

آن رؤیای پرشکوه

چهار شب از آن رؤیای شکوهمبار گذشته بود که خواب دیگری دیدم. گویی دخت گرانمایه پیامبر، سالار بانوان گیتی به همراه مریم و هزار نفر از دوشیزگان بهشتی، به دیدار من آمدند. مریم پاک، رو به من کرد و گفت: «این، سالار بانوان جهان، فاطمه (علیها السلام) دخت گرانمایه پیامبر و مادر همسر آینده تو است.» من دامن آن بانوی بزرگ را سخت گرفتم و گریه کنان از اینکه حضرت عسکری از دیدار من سرباز می زند و به خوابم نمی آید به مادرش شکایت بردم. فاطمه (علیها السلام) فرمود: «ملیکه! پسر من به دیدار تو نخواهد آمد چرا که مشرک هستی. این خواهرم «مریم» است که از دین شما بیزار می جوید، اگر برستی دوست داری خشنودی خدا و مسیح (علیه السلام) و مریم را بدست آوری و به دیدار حسن من، مفتخر گردی بگو «اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمد رسول الله.»

لحظه لحظه، انتظار

من به دعوت دخت گرانقدر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اسلام آوردم و به یکتایی خدا و رسالت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) گواهی دادم. بانوی بانوان مرا در آغوش کشید و خوش آمد گفت و فرمود: «اینک در انتظار دیدار پسر من باش!...» از خواب برخاستم، اما شور و شوق دیدار ابو محمد، حضرت عسکری، کران تا کران وجودم را فرا گرفته بود. در انتظار دیدارش قرار و آرام نداشتم که شب فرا رسید و او به خواب من آمد. هنگامی که او را دیدم به او گفتم: «سرورم! محبوب قلبم! پس از اینکه، قلب مرا لبریز از مهر و عشق پاک خود کردی، به من بی مهری نمودی؟» فرمود: «تنها دلیل تأخیر دیدارت، شرک تو بود و اینک که به راه توحید و توحید گرای گام سپرده ای، همواره به دیدارت خواهم آمد تا خداوند ما را [صفحه ۸] یک جا گرد آورد.» و آن گرانمایه از آن روز تا کنون مرا ترک نکرده و هر شب به خواب من آمده است.»

تدبیری برای وصال

«بشر» فرستاده امام هادی (علیه السلام) می گوید: من که از سرگذشت عجیب او غرق در حیرت شده بودم، از او پرسیدم: «با این شرایط، شما چگونه به اسارت رفتی و در صف اسیران قرار گرفتی؟» گفت: «حضرت عسکری، شبی در عالم رؤیا به من خبر داد که بزودی جدت، سپاهی گران برای نبرد با مسلمانان گسیل خواهد داشت، شما نیز با گروهی از دوشیزگان در لباس خدمتگزار و بطور ناشناس همراه آنان بیا...» من طبق رهنمود «ابومحمد» چنین کردم و طلایه داران سپاه مسلمین، ما را به اسارت گرفتند و تا الان که سرگذشت خویش را به تو بازگفتم، هیچ کس نمی داند که من دختر پادشاه «روم» هستم.» پرسیدم: «شگفتا! شما که دختر پادشاه روم هستی چگونه به زبان عربی سخن می گویی؟» پاسخ داد: «این بخاطر شدت محبت جدم نسبت به من بود که مرا با همه وجود وامکانات به آموزش، دانش و بینش تشویق کرد و بانوی مترجم و زبانشناسی را همواره در خدمت من قرار داد تا با کوشش و تلاش بسیار، زبان عربی را بطور شایسته و بایسته به من آموخت.» «بشر» فرستاده امام هادی (علیه السلام) می افزاید: «هنگامی که او را به سامرا و به محضر حضرت هادی (علیه السلام) آوردم امام (علیه السلام) ضمن خوش آمد و احترام به او پرسید: «پیروزی اسلام و مسلمانان و شکست رومیان را چگونه دیده است؟ و در مورد شکوه و عظمت خاندان وحی و رسالت چه فکر می کند؟» نرجس گفت: «شما که از من، بر این واقعیتها داناترید، من چه گویم؟» حضرت به او فرمود: «من در این اندیشه ام که مقدم شما را گرامی

دارم. اینک، کدامین یک از این دو راه را برای گرامیداشت خود می پسندی: دریافت سرمایه کلانی از طلا و نقره همچون ده هزار درهم یا بشارت و نوید به افتخار ابدی و همیشگی، کدامیک؟» پاسخ داد: «سرورم! دو می راه، مژره به شرافت و نیکبختی جاودانه را.» امام هادی (علیه السلام) فرمود: «پس تو را نوید باد به فرزند گرانمایه ای که حکومت عدل و داد را در جهان، پی خواهد افکند و بر شرق و غرب گیتی حکومت خواهد نمود و زمین را لبریز از عدالت و دادگری خواهد ساخت همانگونه که از ظلم و بیداد لبریز باشد.» پاسخ داد: «سرورم! چه کسی و چگونه؟» فرمود: «از همان شخصیت والایی که پیامبر در آن شب جاودانه تو را از مسیح و شمعون برای او خواستگاری کرد و در حضور مسیح و جانشین او، [صفحه ۹] تو را به عقد او درآورد. اینک آیا او را می شناسی؟» پاسخ داد: «آری! از همان شب جاودانه ای که به دست مادر گرانقدرش فاطمه (علیها السلام) اسلام آوردم، تاکنون شبی بدون عشق و ارادت معنوی به وجود مقدّس او سحر نکردم و هر شب نیز خواب او را دیده ام.» امام هادی (علیه السلام) به یکی از خدمتگزاران فرمود: «کافور! خواهر گرانقدرم «حکیمه» را فرا خوان.» هنگامی که آن بانوی بزرگ وارد شد امام هادی (علیه السلام) خطاب به او فرمود: «حکیمه! این همان دوشیزه است...» و حکیمه او را در آغوش کشید و مورد تکریم و مهر قرار داد و شادمانی خویش را از دیدار او اعلان کرد. حضرت هادی (علیه السلام) به خواهر گرانقدرش فرمود: «دختر پیامبر! اینک او را نزد خویش ببر و مقرّرات و قوانین دین را آنگونه که می باید به او بیاموز که او همسر گرانقدر پسر حسن و مادر پرافتخار «قائم» خواهد بود.»

پس از شهادت پدر

یازدهمین امام نور، ۱۵ روز پیش از شهادت جانسوزش، نامه های متعدّدی برای دوستداران و شیعیان خویش در مدائن نوشت و به کارگزار بیت خویش، «ابوالادیان» داد و به او فرمود: «امض بها الی المدائن، فانک ستغیب خمسۀ عشر یوما و تدخل الی «سّر من رأی» یوم الخامس عشر و تسمع الواعیة فی داری و تجدنی علی المغتسل.» فقلت: «یا سیدی! فاذا کان ذلک فمن؟» قال: «من طالبک بجوابات کتبی فهو القائم بعدی.» فقلت: «زدنی؟» قال: «من یصلی علیّ فهو القائم بعدی.» فقلت: «زدنی.» قال: «من اخبر بما فی الهمیان فهو القائم بعدی.» یعنی: این نامه را بردار و بسوی مدائن حرکت کن! بدان که سفرت ۱۵ روز به طول می انجامد و پانزدهمین روز که وارد سامرا می گردی، صدای شیون از خانه ام طنین افکن خواهد بود و پیکرم رادر مغتسل برای غسل دادن خواهی دید. ابوالادیان با اندوهی عمیق گفت: «سالار من! اگر چنین رخداد غمباری در پیش است، پس امام راستین پس از شما کیست؟ بار دیگر آن را معرفی کنید.» فرمود: «تو کار خود را انجام بده! هرکس پاسخ نامه ها را از تو خواست او [صفحه ۱۰] جانشین واقعی من است.» گفتم: «سرورم! نشانه های بیشتری از دوازدهمین امام نور بیان کنید.» فرمود: «نشانه دیگر این است که هر کس بر پیکر من نماز خواند، او امام بر حق است.» باز هم نشانه بیشتری خواستم که فرمود: «هرکس «همیان» یا بسته خاصّی را که از جایی خواهد رسید، طلبید، او جانشین من است.» و دیگر شکوه و هیبت آن گرامی چنان مرا گرفت که نتوانستم از جریان «همیان» پرس و جو کنم. من نامه های آن حضرت را برداشتم و بسوی مدائن حرکت کردم. پس از ورود، نامه ها را به شخصیت‌های مورد نظر رساندم و جواب گرفتم و به سرعت بسوی شهر سامرا باز گشتم و درست همان روزی که حضرت عسکری (علیه السلام) پیش بینی کرده بود وارد شهر تاریخی سامرا شدم و دیدم دریغا که صدای شیون از بیت رفیع امامت طنین انداز است و پیکر پاک و ملکوتی حضرت عسکری (علیه السلام) برای غسل آماده است. جمعیت موج می زند و جعفر درب خانه ایستاده و گروهی، از جمله دوستداران خاندان وحی و رسالت بهت زده، بر گرد او حلقه زده اند، برخی شهادت یازدهمین امام نور را، به جعفر تسلیت می گویند و برخی خلافت و امامت او را تبریک و تهنیت به خودم گفتم: «اگر براستی این جناب، با آن سوابق ننگین بخواهد امام شود، دیگر باید مقام امامت و ولایت را بدرود گفت.» چرا که من او را به خوبی می شناختم که مشروبات حرام می نوشد و در کاخ خلیفه بیدادگر «عباسی» با همپالکی هایش قمار می کند و طنبور می نوازد. بناچار پیش رفتم و چون بسیاری، هم شهادت حضرت عسکری (علیه

السلام) را تسلیم گفتم و هم بر ادعای امامت او تبریک، اما با همه وجود در اندیشه سخنان امام عسکری (علیه السلام) و نشانه هایی بودم که برای امام راستین پس از خویش بیان فرموده بود. جعفر، پاسخ تسلیم و تبریک مرا گفت، اما نه چیزی خواست و نه از مطلبی پرسید. درست در همین هنگام «عقید» آمد و به جعفر گفت: «سرورم! پیکر مطهر حضرت عسکری را کفن کرده ایم و آماده است که نماز بگذارید.» جعفر در حالی که عناصری از جاسوسان دستگاه خلافت، پیشاپیش او و گروهی از شیعیان نیز با نگرانی اطراف او را گرفته بودند، برای نماز بر پیکر پاک حضرت عسکری وارد صحن خانه شد و بسوی آن رفت تا نماز بخواند، اما هنگامی که تصمیم گرفت نماز را آغاز کند بناگاه کودکی بسان پاره ماه، با نقاب بر چهره و با موهایی پرپشت و زیبا و با دندانهایی باز و شمردن که با فاصله های متناسب به سبک دلنشینی ردیف شده بودند، از درون خانه تجلی کرد و با شجاعت و شهامتی وصف ناپذیر، ردای «جعفر» را گرفت و به [صفحه ۱۱] شدت او را عقب راند فرمود: «تأخر یا عم! فأنا أحق بالصلاة علی أبی» یعنی: عمو! عقب برو! من باید بر پیکر پاک پدر نماز گذارم، نه تو، چرا که من بر نماز خواندن بر پیکر مطهر پدرم، از همه زبیده ترم. «جعفر» در حالی که رنگ از چهره اش پریده بود، عقب نشینی کرد و آن کودک شکوهمند پیش آمد و بر بدن پاک حضرت عسکری (علیه السلام) نماز خواند و پیکر مطهر او در کنار مرقد منور پدرش، امام هادی (علیه السلام) به خاک سپرده شد. آنگاه آن کودک گرانمایه بمن نگریست و فرمود: «ابوالادیان! پاسخ نامه ها را بیاور!» بی درنگ همه را به او تقدیم داشتم و با خود گفتم: «خدای را سپاس که تا این لحظه دونشان از نشانهایی را که حضرت عسکری (علیه السلام) برای امام راستین پس از خود فرموده بود، در این وجود گرانمایه دیدم اینک باید در انتظار سومین نشانه باشم.» از صحن خانه حضرت عسکری (علیه السلام) بیرون آمدم و بسوی جعفر رفتم که او نیز از بیت رفیع امامت خارج می شد. در کنار او بودم که «حاجزوشا» به او گفت: «جناب! این کودک چه کسی بود؟» گویی در این اندیشه بود که او را تکان دهد و از خواب غفلت بیدار سازد و حجت را برای او تمام کند. اما جعفر پاسخ داد: «بخدای سوگند! تاکنون نه او را دیده ام و نه می شناسم.» در آنجا نشسته بودیم که کاروانی از شهر «قم» رسید و از حضرت عسکری (علیه السلام) پرسیدند و با سوگ غمبار رحلتش روبرو شدند. پرسیدند: «اینک امام پس از حضرت کیست؟» گروهی جعفر را نشان دادند. کاروانیان هوشمند پیش آمدند و ضمن عرض تسلیم بخاطر شهادت حضرت عسکری (علیه السلام) و تبریک امامت و ولایت جعفر، گفتند: «عالی جناب! ما از ایران آمده ایم و به همراه خویش اموال و نامه هایی آورده ایم، تقاضای ما این است که مقدار پولها و نام ارسال کننده گان نامه ها را بیان فرمایید.» جعفر بر آشفت و بپا خاست و دامن لباس خویش را تکان داد و گفت: شما می خواهید ما از غیب خبر دهیم؟» و بر آنان پر خاش کرد. درست در همین بحران بود که یکی از خدمتگزاران حضرت مهدی (علیه السلام) از بیت رفیع امامت بیرون آمد و خطاب به کاروانیان، هم نام یک یک نویسندگان نامه را بر شمرد و هم به آنان پاسخ داد که: «در همین، یک هزار دینار است و ده دینار آن نیز سکه های تقلبی است.» کاروانیان اندیشمند و بادرایت، شادمان شدند و گفتند: «همان وجود گرانمایه ای که تو را بسوی ما فرستاده است، او امام راستین و جانشین حضرت عسکری (علیه السلام) است و نه دیگری.» و همه اموال را به همراه نامه ها، [صفحه ۱۲] تقدیم داشتند و من نیز سومین نشانی را که سالارم حضرت عسکری (علیه السلام) داده بود، به چشم خویش دیدم. مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات زیارتی را برای دو امام همام علی بن محمد الهادی و حسن بن علی العسکری نقل می کند که ما در اینجا متن زیارت را از آن کتاب شریف می آوریم: روایت شده که فرمودند هنگامی که خواستی زیارت کنی امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را پس از غسل کردن هنگامی که به قبر آن دو امام رسیدی و اگر به قبر نرسیدی با سلام به قبر اشاره کن نزد دری که بر خیابان شباک می باشد، پس بگو: السلام علیکما یا ولی الله السلام علیکما یا حجتی الله السلام علیکما یا نوری الله فی ظلمات الارض السلام علیکما یا من بدأ الله فی شأنکما السلام علیکما یا حبیبی الله السلام علیکما یا امامی الهدی اتیتکما عارفا بحقکما معادیا لاعدائکما موالیا لاولیائکما مؤمنا بما آمنتما به کافرا بما کفرتما به محققا لما حقتما مبطلا. لما ابطلتما اسأل الله ربی و ربکما ان يجعل حظی من زیارتکما الصلاة علی محمد و آله و ان یرزقنی

مرافقتکما فی الجنان مع آبائکما الصالحین و أسأله ان یعتق رقبتی من النار و یرزقنی شفاعتکما و مصاحبتکما و یعرف بینی و بینکما و لا یسلبنی حبکما و حب آبائکما الصالحین و ان لا یجعلہ آخر العہد من زیارتکما و یحشرنی معکما فی الجنۃ برحمته اللهم ارزقنی حبهما و تعرفنی علی ملتھما اللهم العن ظالمی آل محمد حقھم و انتقم منهم اللہ العن الاولین منهم و الاخرین و ضاعف علیھم العذاب و بلغ بھم و باشیاعھم و اتباعھم و محبیھم و متبعیھم اسفل درک من الجحیم انک علی کل شی قدیر اللهم عجل فرج ولیک و ابن ولیک و اجعل فرجنا مع فرجھم یا ارحم الراحمینو بعد در دعا برای خود و پدر و مادر خود کوشش نماید و هرچه خواست از خدا بخواهد پس اگر به قبر آندو امام رسید دو رکعت نماز بخواند و اگر داخل مسجد شد نماز بخواند و هر دعائی خواست بنماید همانا او نزدیک و جواب دهنده است. و این مسجد کنار خانه آن دو بزرگوار بوده و هر دو امام در آن مسجد نماز خوانده اند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم اللہ الرحمن الرحیم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

